



۹۰۰ روز در جهم

(خاطرات شهابی آزاده علی حاج حسینی)



نویسنده:

عباس کریمی سرداری



انتشارات پیام



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

- سرشناسه : کریمی سرداری، عباس، ۱۳۳۷-
عنوان و نام پدیدآور : ۹۰۰ روز در جهنم: (خاطرات شفاهی آزاده علی
حاج حسینی) / به قلم عباس کریمی سرداری.
مشخصات نشر : تهران: پیام، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری : ۱۷۲ ص.
شابک : 978-622-98048-5-8
وضعیت فهرست نویسی: فیا
عنوان دیگر : خاطرات شفاهی آزاده علی حاج حسینی.
موضوع : حاج حسینی، علی، ۱۳۴۹-
موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- آزادگان
-- خاطرات
موضوع : Iran-Iraq War, 1980-1988 -- *Released
captives -- Diaries
رده‌بندی کنگره : DSR۱۶۲۹
رده‌بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی : ۷۵۸۱۷۶۵



نام کتاب:

۹۰۰ روز در جهنم
(خاطرات شفاهی آزاده علی حاج حسینی)

نویسنده:

عباس کریمی سرداری

صفحه‌آرایی:

تحریریه انتشارات

نوبت و سال چاپ:

اول ۱۴۰۰

شمارگان:

۱۰۰ جلد

بها:

۵۰۰ تومان



همه‌ی حق و حقوق این اثر برای نویسنده و ناشر محفوظ است.

هرگونه اقتباس و کپی برداری از این اثر بدون اجازه‌ی کتبی ناشر بکسر قانونی دارد

آدرس مرکز پخش:

تهران. میدان انقلاب، خیابان جمالزاده شمالی، بعد از فرصت پلاک ۲۷۰، پامد همکف

همراه: ۰۹۱۹-۳۷۰۶۹۱۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۵۶۹۰۰۹

E-mail: yamam.nashr@yahoo.com



@yamam2015



yamam_nashr



0919-3706915

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷.....	مقدمه
۱۱.....	فصل اول / کشاورزان زحمت کش
۱۷.....	فصل دوم / معلم مهربان
۲۰.....	فصل سوم / روستاییان مبارز و انقلابی
۲۵.....	فصل چهارم / تلاش برای مبارزه با دشمن
۳۵.....	فصل پنجم / مادرم مرا با امام حسین (ع) آشنا کرد
۳۸.....	فصل ششم / برادر نگران و مادر مهربان
۴۷.....	فصل هفتم / غواصان لشکر ثارالله کرمان
۵۳.....	فصل هشتم / نزدیک شدن به آرزوی همیشگی ام
۵۹.....	فصل نهم / گردان ۴۱۲ لشکر ثارالله کرمان
۶۸.....	فصل دهم / اولین تجربه در میدان جنگ
۷۸.....	فصل یازدهم / به یاد ۲۵۰ نفر از شهدای گردان ۴۱۲ و شروع اسارت

مقدمه

مدت‌ها بود تصمیم گرفته بودم که دین خودم را به آزادگان سرافراز ادا کنم و گوشه‌ای از سختی‌ها، رنج‌ها و مصیبت‌های آن‌ها را به رشته‌ی تحریر درآورم؛ تا این که یکی از دوستان گران‌قدرم به نام آقای علی حاج حسینی لطف کرد و خاطرات اسارتش را تعریف کرد و بنده‌ی حقیر آن را به رشته تحریر درآورم تا همگان بخوانند و بدانند که چه بر سر این عزیزان آمده است و ارتش بعث عراق چه شکنجه‌هایی بر آن‌ها روا داشته است.

بعضی از کوردلان هنوز باور ندارند یا نمی‌خواهند باور کنند که چه بر سر آن‌ها آمده است. آن‌ها نمی‌خواهند و نمی‌توانند قبول کنند که چهل نفر در یک اتاق دوازده متری به مدت یک ماه زندگی کنند؛ زندگی که چه عرض کنم، با مرگ دست و پنجه نرم کردن و هر لحظه آرزوی مرگ کردن. آن‌ها حق دارند باور نکنند، چون وقتی بر روی بهترین تخت خواب و در آرامش شب را به صبح می‌رسانند نمی‌توانند باور کنند که ایستاده خوابیدن یعنی چه؟ شب تا صبح مانند یک جنین خوابیدن یعنی چه؟ باور نمی‌کنند و نمی‌خواهند باور کنند که شب و روز در فاصله‌ی نیم متری شان ظرف ادرار و مدفوع قرار داشته باشد. اصلاً تصورش را هم

نمی‌کنند که در بیست چهار ساعت یک مرتبه آن هم به مدت چند ثانیه بتوانند قضای حاجت انجام دهند. نمی‌توانند به خود بقبولانند که دست و پای شکسته و شکم پاره شده و ترکش خورده در یک محیط آلوده و پراز میکروب جوش بخورد و ترمیم شود یا شکم پاره شده را که روده‌هایش بیرون آمده باشد و آن را با نخ‌های آلوده‌ی پتو بدوزند و جوش بخورد و خوب شود.

آن‌ها چه می‌دانند اسارت چیست؟ چه می‌دانند که دشمن چه بلایی را بر سر انسان می‌آورد. چه می‌دانند که اگر حرف حق بزنی و یا کلام خدا را تلاوت کنی تو را در جالهی توالی می‌اندازند و نجاست به خوردت می‌دهند. چه می‌دانند؟ البته که نباید بدانند، چون اگر همین برادران به جبهه نرفته بودند و شهید، جانباز و یا اسیر نشده بودند آن‌ها اصلاً نمی‌توانستند در بستر آرام بخوابند. اگر رشادت‌هایی که آن‌ها کرده‌اند و سختی‌هایی که محتمل شده‌اند نبود، الان هیچ کس نمی‌توانست با آرامش سر بر بستر بگذارد و بخوابد. بعضی‌ها اصلاً نمی‌خواهند باور کنند که وقتی برای آزادی از بند ماه‌ها تلاش می‌کنی، قیچی می‌سازی، جیره‌ی غذایی‌ات را ذخیره می‌کنی، گرسنگی می‌کشی، تلاش می‌کنی و موفق نمی‌شوی و تو را در استخری که آب آن یخ بسته است می‌اندازند و آن قدر کتکت می‌زنند تا شهید شوی و هنوز خانواده‌ات انتظار آمدنت را می‌کشند

یعنی چه؟

اگر او برای آزادی از بند شهید شد، نتیجه اش این است که تو امروز آزاد هستی. هیچ کس به جز پدر، مادر، برادران و خواهران آزادگان نمی توانند درک کنند که وقتی از جوان شانزده ساله ای که برای دفاع از میهن رفته است و مدت دو سال و اندی از او خبر ندارند و اگر خبری هم می رسد جز شهادت و یا مفقودیت نیست.

کسی جز آن ها درک نمی کند که فراق یعنی چه؟ وقتی تصوّر کنی که از تونل مرگ باید عبور کنی، یا سیدی کابل بر پشتت بخورد و بیست و چهار ساعت بی هوش باشی و یا به خاطر داشتن ریش و هیكلی دُرشت شکنجه شوی که اگر دست بر پشتت بزنند خون بیرون بجهد و یا سه روز بدون آب و غذا باشی و از شدت تشنگی مانند بچه های امام حسین (ع) شکمت را روی کف آسایشگاه بگذاری و یا از شدت کثیفی و نرفتن به حمام لباس هایت پراز شپش بشود و یا با لگد درجه دار نیرومند عراقی دندان هایت خرد شوند و در دهانت بریزند.

وقتی روزی چندین مرتبه بدون جهت کتک بخوری و یا از گرسنگی و عذاب وزن تو از نصف هم کمتر شده باشد و از نگاه کردن به چهره ی یک دیگر و ا همه داشته باشی و یا نه صد روز شب را نبینی و فراموش کنی که رنگ آسمان در شب چگونه است و به بیماری شب کوری گرفتار شده باشی و... دیگر به خودت اجازه نخواهی داد که تعریف هایی که آزادگان می کنند را به گوش جان نspاری و آن را به باد هوا نخواهی داد.